

From the idea of absolute science to the role of the university in the connection between philosophy and medicine in Kant's thought

Reza Mahoozi*

Abstract

"Nature" is one of the most widely used concepts in Kant's recent works. Kant has made this concept the center of knowledge in the field of practical reason and the whole knowledge system. According to him, the current universities, because of the distance from this key concept, not only did not understand and pay attention to the idea of the universal system of knowledge - which is the philosophical foundation of all sciences - but also acted as an obstacle to its realization. According to Kant, in order to achieve such a demanded, the university must be fundamentally transforme in its form and content. In this different plan, the Faculty of Philosophy must combine the performance of the superior faculties of theology, law, and medicine with the will and plan of nature. To achieve these two goals, the university, led by the Faculty of Philosophy, must explain and lead the idea of absolute knowledge. According to Kant, among the superior faculties, the medical faculty is the closest to the faculty of philosophy, and because of this closeness, it can help this faculty to regulate the movement of the university on the nature plan. In addition to a philosophical explanation of the idea of absolute science as the foundation of all science in Kant's thought, this paper shows how medical science, as the closest

* Associate Professor of Philosophy, Institute for Social and Cultural Studies,
mahoozi.reza@gmail.com

Date received: 05/08/2021, Date of acceptance: 03/11/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

science to critical philosophy, can serve the idea of absolute knowledge and the will of nature.

Keywords: Absolute knowledge, nature, university, faculties, faculty of philosophy, faculty of medicine.



از ایده علم مطلق تا نقش دانشگاه در پیوند فلسفه و پزشکی در اندیشه کانت

رضا ماحوزی*

چکیده

«طبیعت» در واپسین آثار کانت، یکی از مفاهیمی است که بسیار مورد استفاده قرار گرفته است. کانت این مفهوم را محور دانش های حوزه عقل عملی و کلیت نظام دانش قرار داده است. به عقیده وی، دانشگاه های فعلی به دلیل دوری از این مفهوم کلیدی نه تنها ایده نظام کلی دانش را - که بنیاد فلسفی تمامی علوم است - فهم نکرده و مورد توجه قرار نداده بلکه همچون مانعی در راه تحقق آن عمل کرده اند. به عقیده کانت، برای نیل به چنان مطلوبی، دانشگاه باید از اساس دگرگون شود و شکل و محتوای آن تغییر کند. در این طرح دیگرگون، دانشکده فلسفه باید عملکرد دانشکده های برتر الهیات و حقوق و پزشکی را با خواست و طرح طبیعت همراه سازد. برای تحقق این دو مطلوب، دانشگاه با رهبری دانشکده فلسفه باید ایده علم مطلق را تبیین و رهبری کند. به عقیده کانت، از میان دانشکده های برتر، دانشکده پزشکی بیشترین نزدیکی با دانشکده فلسفه دارد و به دلیل همین نزدیکی می تواند این دانشکده را در تنظیم حرکت دانشگاه بر مدار طبیعت یاری کند. این نوشتار درصدد است علاوه بر تبیین فلسفی ایده علم مطلق به مثابه بنیاد تمامی علوم در اندیشه کانت، نشان دهد در رساله نزاع دانشکده ها به چه معنا دانش پزشکی، به عنوان نزدیکترین دانش موجود به فلسفه انتقادی، می تواند در خدمت ایده علم مطلق و خواست طبیعت قرار گیرد.

* دانشیار فلسفه، موسسه مطالعات اجتماعی و فرهنگی، mahoozi.reza@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: علم مطلق، طبیعت، دانشگاه، دانشکده‌ها، دانشکده فلسفه، دانشکده پزشکی.

۱. مقدمه

نزاع دانشکده‌ها رساله‌ای است متشکل از سه فصل و یک مقدمه که در آن کانت تلاش دارد علاوه بر تبیین سهم دانشگاه در آینده جامعه، با تأکید بر سهم دانشکده فلسفه در طراحی نظام کامل علم، طرح ناتمام بخش تحلیل استعلایی نقد عقل محض، نخستین و مهمترین اثر دوره نقدی را تکمیل کند. پیش از این، کانت دو بار تلاش کرد طرح نظام‌مند فلسفه علم مورد نظر خود را یکبار به کمک قوه عقل در بخش دیالکتیک استعلایی نقد عقل محض و بار دیگر به کمک قوه حکم تأملی در بخش نخست نقد قوه حکم تبیین کند. به عقیده وی، کثرت بی‌پایان گزاره‌های تجربی ساخته شده فاهمه ضرورتاً می‌بایست در هیأت نظامی منسجم وحدت یابند. این ضرورت و میل درونی عقل به نظام‌سازی در طول تاریخ، خود را به صورت نظام‌های علمی و متافیزیکی سنتی - الهیاتی نمایان ساخته است. کانت در ابتدای فصل دیالکتیک استعلایی نقد اول نشان می‌دهد چگونه عقل در کارکردی تنظیمی این کثرات را ذیل سه ایده خدا، جهان و نفس وحدت بخشیده و سپس در عملکردی تقویمی، از گزاره‌های تجربی به گزاره‌های عقلی گذر کرده و بدین طریق تلاش دارد محسوس را به معقول گره زند؛ فعالیتی تراگذرنده (transcendent) که به عقیده کانت متافیزیک را گرفتار جدل‌ها و تعارض‌ها و مغالطات بی‌پایان تاریخی کرده است.

کانت بار دیگر در نقد قوه حکم، تلاش کرد سازگار با فلسفه نقدی و آموزه تحلیل استعلایی نقد عقل محض، ذیل اصل غایت‌مندی بدون غایت، ساخته‌های فاهمه (مفاهیم و گزاره‌ها) را مورد تأمل آزاد قرار دهد تا به صورت محض و غایی آن‌ها دست یابد. به عقیده وی، قوه حکم این صورت‌ها را مبنای طراحی نظام غایت‌مند و ذی‌مراتب جهان قرار داده و همین جهان غایت‌مند را به مثابه فوق محسوسی زیبا معرفی می‌کند و آن را در اختیار عقل عملی قرار می‌دهد تا پس از تثبیت، به‌عنوان قلمرو تکالیف اخلاقی مورد استفاده قرار گیرد. اجاز دهید قبل از معرفی طرح کانت در رساله نزاع دانشکده‌ها مبنی بر نقش دانشکده‌ها و خود دانشگاه در طراحی ایده علم مطلق و متافیزیک نقدی، نخست برای تقریب ذهن و نشان دادن تلقی کانت از مفهوم طبیعت و علم مطلق، تلاش‌های عقل و قوه حکم را برای

از ایده علم مطلق تا نقش دانشگاه در پیوند فلسفه و ... (رضا ماهوزی) ۱۹۵

نظام‌سازی و وحدت علم با تفصیل بیشتری تشریح کنیم. پس از آن نشان خواهیم داد دانشکده‌های فلسفه و پزشکی چه نقشی در این خصوص دارند.

۲. فعالیت تنظیمی عقل

فاهمه برای کانت، سازنده اعیان تجربی و قوانین تجربی و علی فراوانی است که به کمک آن‌ها می‌توانیم جهان پیرامون‌مان را بشناسیم و رفتارها و حوادث آن را توضیح دهیم (Kant, 1965, B₃₆₅). با این همه، علاوه بر مفاهیم و اعیان و قوانین، علوم تجربی به پشتوانه‌های دیگری نیز نیاز دارند که این پشتوانه‌ها توسط تجربه ساخته نمی‌شوند و بلکه خود تجربه نیز به پشتوانه آن‌ها ساخته می‌شود و اعیان و قوانین متعدد خود را می‌سازد. ابتدای احکام تجربی علمی بر گزاره‌های ریاضیات محض، فیزیک محض و متافیزیک و از همه مهم‌تر، اصل یکنواختی طبیعت، از زمره پشتوانه‌هایی است که هر حکم استقرائی و خود قوه فاهمه بدان نیاز دارد. اگر چنین است پس باید قوه یا قوایی دیگر این ملزومات را فراهم کنند. زیرا فعالیت فاهمه معطوف به معرفت محصل و متعین است و این پشتوانه‌ها و فوق محسوس‌ها تماماً ناشناختنی و آزاد از مقومات پیشینی فاهمه هستند (کانت، ۱۳۸۰، ۴۳:۵، ص ۷۴).

کانت در بخش دیالکتیک نقد عقل محض، تمایل ذاتی عقل به نظام‌سازی را اولین گام تأمین برخی از این پیش‌نیازها دانسته است. وی وحدت حاصل آمده در نتیجه این تمایل را «وحدت عقل» نامیده است؛

فاهمه می‌تواند قوه‌ای برای وحدت پدیدارها توسط قاعده‌ها باشد؛ به همین نحو، عقل عبارت از قوه‌ای برای وحدت قاعده‌های فاهمه برطبق اصل‌ها است. بنابراین عقل هیچ‌گاه مستقیماً به تجربه یا متعلقی مرتبط نمی‌شود، بلکه به فاهمه مرتبط می‌شود تا به شناخت‌های متعدد فاهمه، توسط مفهوم‌ها، به نحو پیشینی وحدت ببخشد، وحدتی که وحدت عقل نامیده می‌شود (Kant, 1965, B₃₅₉).

عقل در کارکردی تنظیمی - و نه تقویمی - از اصل علیت، نوعی یکنواختی و پیوند صوری میان طبقات اعیان (طبقات انواع و اجناس) را نمایش می‌دهد (Ibid, A₈₃₁, B₈₆₁). عقل نشان می‌دهد که جهان تابع اصل ضرورت علی نظام‌مند بوده و اعیان در نظمی که فرض آن لازمه تجربه است با هم‌دیگر مرتبط‌اند (Buchdahl, 1996, pp.6-7).

عقل با تشکیل سه نوع قیاس و تحت هم قرار دادن شرطها و جست و جوی امر نامشروط (Ibid, B₃₈₇₋₈-A₃₃₁₋₂)، در نهایت به سه ایده استعلایی دست می‌یابد که هیچ متعلقی برای آنها در عرصه تجربه یافت نمی‌شود؛

تلقی من از ایده، یک مفهوم ضروری عقل است که نمی‌توان هیچ متعلق متناظر با آن در حس‌ها یافت. بنابراین، مفاهیم محض عقل ما، که در اینجا بررسی می‌شوند، ایده‌های استعلایی‌اند. اینان مفاهیم عقل محض‌اند، زیرا اینان هرگونه شناخت تجربی را به‌عنوان شناخت تعیین شده توسط تمامیت مطلق شرطها می‌نگرند. اینان دلخواهانه ساخته نشده‌اند، بلکه به وسیله خود طبیعت عقل داده شده‌اند و از این رو ضرورتاً به تمامی حیطه کاربرد فهم مربوط می‌شوند. سرانجام، اینان فراگذرنده‌اند (transcendent) و از مرز هرگونه تجربه فراتر می‌روند، چنانکه هیچ‌گاه در تجربه متعلقی که برای ایده استعلایی کافی باشد یافت نخواهد شد (Ibid, A₃₂₇-B₃₈₄).

به عقیده کانت، «نامیرایی»، «خدا» و «جهان» به‌عنوان سه ایده عقل، سه موضوع همیشگی متافیزیک هستند که به دلیل فوق محسوس بودنشان، همچون ذوات فی‌نفسه تلقی می‌شوند (Allison, 2001, p.202). این ذوات فی‌نفسه که صرفاً از طریق استنتاج و نه تأمل به دست می‌آیند (Kant, 1965, A₃₁₀)، از آن رو که تجربه را وحدت می‌بخشند و با اتصال عقل و فاهمه، امکان معناداری قوانین عینی تجربه و عملکرد فاهمه را تبیین می‌کنند، بسیار حائز اهمیت‌اند، هرچند این ایده‌ها صرفاً به صورتی نامتعیّن و کاملاً فرضیه‌گونه به دست می‌آیند.

۳. تأملات آزاد قوه حکم تأملی

با صوری دانستن ایده‌های عقل و ارجاع این ایده‌ها به عقل عملی به‌عنوان اصول موضوعه اخلاق، شکافی وسیع بین دو قلمرو طبیعت تجربی و آزادی ایجاد می‌شود که هم‌چون مانعی بر راه ایجاد یک نظام کامل فلسفی جلوه می‌کند (کانت، ۱۳۸۱، دیباچه II، صص ۶۵-۶۸). وی در نقد قوه حکم، قوه حکم تأملی - که بر مبنای اصل غایت‌مندی (principle of teleology) عمل می‌کند - را مسئول رفع این شکاف و برقراری پیوند میان دو قوه فاهمه و عقل معرفی کرده است. این قوه با تأمل بر کثرات اعیان و قوانین تجربی ساخته شده توسط

فاهمه، صورت‌های محض و غایی آن‌ها را انتزاع کرده و آن صورت‌ها را به‌مثابه ذوات فی‌نفسه (فوق‌محسوس) وحدت می‌بخشد.

باید توجه داشت که اصل قوه حکم تأملی، ذهنی (سوپرژکتیو) است و چیزی را برای طبیعت، آن‌گونه که فاهمه انجام می‌دهد، تجویز نمی‌کند. از این‌رو تصویری که در نتیجه فعالیت تأملی این قوه از طبیعت به دست می‌آید، تماماً ذهنی، غیرمکانیکی و بنابراین فوق‌محسوس است (Schaper, 1996, pp.371-2). قوه حکم تأملی بر مبنای اصل غایت‌مندی، کثرات اعیان و قوانین تجربی را مورد تأمل قرار داده و با انتزاع صورت محض (غایی) اعیان مذکور، به آن کثرات وحدت می‌بخشد. در نتیجه این تأمل، تصویری غایت‌مند از طبیعت عرضه می‌شود که طی آن، هر عین و یا قانون کلی همچون وسیله‌ای در خدمت غایت برتر خود عمل می‌کند.

بدین ترتیب، نظامی ذومراتب از اعیان و قانون‌ها تشکیل می‌شود که به دلیل تأملی بودن، متفاوت از نظام عقلی عرضه شده توسط عقل در نقد اول است. این نظام تأملی، فوق‌محسوس و غیرمکانیکی است و لذا از ایده تمامیت مطلق همه پدیدارها (جهان) که توسط عقل نظری محض و بر مبنای علت فاعلی و در جریان وحدت متعین تجربه از طریق تشکیل قیاس شرطی عرضه می‌شود و سرشتی استنتاجی دارد، متمایز می‌شود (Kant, 1965, A₄₁₇₋₄₆₂-B₄₄₄₋₄₈₀).

قوه حکم تأملی به دو شیوه، طبیعت و اعیان متکثر آن را مورد تأمل قرار می‌دهد؛ بدین‌نحو که در تأملات خود، یا غایات معینی را برای اعیان لحاظ نمی‌کند و یا لحاظ می‌کند. بنابه طریق اول، اگر این قوه، اعیان و کثرات تجربه را به قصد یافتن کلی (صورت غایی) آن‌ها مورد تأمل قرار دهد، بی‌آنکه غایتی (فعلیت و کمالی) از قبل معین برای آن‌ها در نظر داشته باشد، در نتیجه انتزاع صورت محض اعیان و تنسیق این صورت‌ها در هیئت مراتبی از انواع و اجناس، به احساس لذتی دست می‌یابد که کانت آن را احساس لذت زیباشناختی نامیده است (کانت، ۱۳۸۱، دیباچه VIII، ص ۸۹). این تأمل محصول بازی آزاد قوای متخیله (حکم) و فاهمه است که طی آن، متخیله در هارمونی خودانگیخته و آزاد با فاهمه، صورت غایی اعیان طبیعی را انتزاع و سپس در نظامی سلسله مراتبی طبقه‌بندی می‌کند. این تصویر غایت‌مندانه اعیان و طبیعت که در عین حال متعلق زیبایی طبیعی نیز هست، به فرولایه فوق‌محسوسی از اعیان و طبیعت ارجاع می‌دهد که البته کاملاً

نامتعیّن و ذهنی است. با اینحال ما از این تصویر چنان سخن می‌گوییم که گویی طبیعت فی‌نفسه نیز چنین است (ببینید ماحوزی، ۱۳۸۷، ص ۶۰). به عقیده کانت، ذهن این طبیعت فی‌نفسه که به نومن‌های اعیان و طبیعت به‌عنوان یک کل ارجاع می‌دهد را همچون اثری هنری لحاظ می‌کند و برای آن هنرمندی الهی (divine artificer) فرض می‌گیرد (Elliott, 1996, p.305).

کانت از این تصویر فوق محسوس برای پیوند دو قوه حکم و فاهمه استفاده کرده است. به عقیده وی، این تصویر، که بر مبنای اصل غایت‌مندی تأمل شده است، به دلیل کاربردی که برای قوه فاهمه در شناسایی طبیعت مکانیکی دارد، علاوه بر تبیین چگونگی حصول مفاهیم تجربی کلی (انواع و اجناس)، اصل یکنواختی طبیعت را نیز - که صرفاً از طریق تصویر غایت‌مندانه طبیعت تبیین می‌شود - به دست می‌دهد. این اصل به‌عنوان اصل حامی مکانیسم و استقراء، فاهمه را در شناسایی بیشتر و کامل‌تر طبیعت یاری کرده و بدین ترتیب بنیاد متافیزیکی دیگری از فیزیک نیوتنی تأمین می‌شود (ببینید ماحوزی، ۱۳۸۷، صص ۵۳-۶۷).

از سوی دیگر، از آنجا که تصویر غایت‌مندانه طبیعت به‌عنوان یک کل، از تعینات علی و مکانیکی فاهمه آزاد است، این عرصه، فضایی مناسب را در اختیار عقل عملی قرار می‌دهد تا غایات و دستوره‌های خود را در آن محقق سازد (Allison, 2001, pp.195-96 & Kraft, 1996, pp.77-81). این خدمت دو سویه قوه حکم تأملی به فاهمه و عقل، پلی را برای گذر از طبیعت به آزادی برقرار می‌کند که بنیاد نظام کامل فلسفی نیز هست.^۱

قوه حکم تأملی به شیوه‌ای دیگر، یعنی بر اساس اصل غایت‌مندی با غایت نیز موجودات ذی‌ارگانسیم (آلی) و کلیت جهان به‌مثابه یک ارگانسیم بزرگ را مورد تأمل قرار می‌دهد. در اینجا، قوه حکم با نظر به غایت یا غایاتی معین، طبیعت و اعیان متکثر آن را مورد تأمل قرار می‌دهد. از آنجا که غایت هر عین، کمالی است که آن عین باید در نهایت بدان دست یابد، لذا در مطالعه ارگانسیم‌های طبیعی که واجد اجزائی متعدد هستند لازم است رابطه غایی اعیان با یکدیگر به‌شیوه‌ای غیرمکانیکی و بر اساس غایتی نهایی و مشخص مورد تأمل قرار گیرد. در اینجا گویی تمامی موجودات، آگاهانه و بر اساس برنامه و طرحی معین در خدمت همدیگر و در خدمت کل عمل می‌کنند؛ روابطی که مکانیسم ناتوان از تبیین آن است (همان، ب ۷۵، ۳۶۷). قوه حکم تأملی در شیوه اخیر، ارگانسیم‌های فردی و

طبیعت به‌عنوان یک ارگانیسم بزرگ را بر مبنای اصل غایت‌مندی معطوف به غایتی مشخص که مقتضی لحاظ نوعی شعور در طبیعت است، هر چند به‌نحو استعلایی و ذهنی، مورد تأمل قرار می‌دهد؛

برای قوه حاکمه تأملی این قضیه بنیادی کاملاً صحیح است که باید برای پیوندی چنین آشکار میان چیزها بر طبق علل غائی، علیتی غیر از مکانیسم، یعنی یک علت جهانی (cause of the world) (هوشمند) را که موافق با غایات عمل می‌کند تعقل کند (همان، ب ۷۱، ۳۵۲).

این تأمل با هدف دست یافتن به غایت نهایی ادامه می‌یابد. این جستجو مقتضی تفکیک «غایت امکانی» از «غایت نهایی» طبیعت است. برخلاف غایت نهایی، در غایت امکانی، یک شیء همزمان غایتی برای دیگر اشیاء و وسیله‌ای در خدمت اشیائی دیگر است. این غایت نهایی، از طریق مفهوم خود علت تشکیل طبیعت و سازمندی آن است (همان، ب ۸۲، ص ۴۰۱ و ب ۸۴، ص ۴۱۲). قوه حکم تأملی با نظر به غایاتی معین برای هر شیء، غایت امکانی آن‌ها را نیز یافته و تلاش می‌کند به واپسین غایت طبیعت و جهان دست یابد. این تأملات در نهایت به تصویری از طبیعت به‌عنوان یک کل منجر می‌شود که در آن هر موجودی در عین غایت بودن و خدمت به دیگری، در خدمت ارگانیسم کلی نیز تعریف می‌شود. قوه حکم این تصویر را - به دلیل سرشت تأملی اش - نه به‌عنوان تصویری متعین و قابل شناسایی برای ذهن، بلکه به‌عنوان تصویری صرفاً فی‌نفسه عرضه می‌کند. از همین رو، تصویر مذکور با تصویر مکانیکی طبیعت که توسط فاهمه ساخته شده است ناسازگاری ندارد. زیرا اولی به ساحت فوق‌محسوس و دیگری به ساحت محسوس تعلق دارد (همان، ب ۸۷، صص ۴۳۱-۴۳۲). از آنجا که غایت نهایی این طبیعت فی‌نفسه (نومنال) نمی‌تواند موجودی از موجودات مادی همان جهان باشد، کانت آدمی به‌عنوان فاعل اخلاق را به‌عنوان غایت نهایی آن در نظر گرفته است؛

قضیه‌ای بنیادی وجود دارد که حتی عادی‌ترین عقل انسانی ناگزیر از اعلام موافقت فوری با آن است و آن این است که اگر به‌طور کلی باید غایتی نهایی وجود داشته باشد که عقل آن را به‌نحو پیشین فراهم می‌کند، این غایت نهایی نمی‌تواند چیزی جز انسان (هر موجود ذی‌عقل از جهان) تحت قوانین اخلاقی باشد. زیرا (و هر کس چنین حکم می‌کند) اگر جهان فقط از موجودات بی‌جان یا قسماً از موجودات زنده اما

فاقد عقل تشکیل شده بود، وجود چنین جهانی هیچ ارزشی نداشت؛ زیرا موجودی در آن نبود که کمترین مفهومی از ارزش داشته باشد (همان، ب ۸۷، صص ۴۳۱-۴۳۲).

بدین ترتیب، این انسان معقول، هم غایت نهایی جهان است و هم غایت نهایی اخلاق. او علاوه بر وضع قانون‌ها و دستورهای اخلاقی، برای رسیدن به عالی‌ترین مقام اخلاقی یا همان تقدس، آگاهانه از همراهی غایت‌مندانه طبیعت با خواسته‌های اخلاقی خود سود می‌جوید و تلاش می‌کند به مقام خیر اعلا نائل شود. کانت این آگاهی و اختیار انسان به‌عنوان موجودی فی‌نفسه (فوق‌محسوس) و بیرون از طبیعت که تلاش می‌کند با کنترل امیال (شر بنیادی) برخاسته از طبیعت جسمانی و حیوانی، از تقیدات تن محسوس و طبیعت مادی آزاد شود را «فرهنگ انضباط» (culture of discipline) نامیده است (همان، ب ۸۳، صص ۴۰۸-۴۰۹).

از آن‌جا که تصویر جهان به‌مثابه یک ارگانیسم ذی‌شعور، مستلزم طراح و علتی ذی‌شعور نیز هست که این جهان را طراحی کرده باشد، لذا کانت دو فوق‌محسوس "جهان" و "اراده آزاد" را با فوق‌محسوس سوم، یعنی "خدا" همراه ساخته است تا بدین ترتیب، ارکان سه‌گانه متافیزیک نقدی مطلوب فراهم شود (همان، ب ۷۵، صص ۳۶۵-۳۶۶). این متافیزیک که ارکان آن به‌گونه‌ای سازماند با هم مرتبطند، فلسفه را در مقام یک علم کامل و یک نظام فکری همبسته پیش می‌کشند.

۴. وحدت مطلق علم

حال که کانت در تلاشی دیگر، سازگار با اصول فلسفه نقدی دو قلمرو پدیدارها و نومن‌ها را، یکی بر اساس اصل علیت و دیگری بر اساس اصل غایت تبیین و قوانین و روابط میان هستنده‌های هر دو قلمرو را تقریر کرد، وقت آن است تا رابطه این سه ایده تبیین شود تا بدین طریق لوازم علم کامل فلسفی و وحدت مطلق دانش توضیح داده شود. پیش از این گفته شد که فاهمه و عقل در عین جدایی، به‌مدد قوه حکم باید چنان به هم مرتبط شوند که نه تنها شکافی بین آنها دیده نشود بلکه هر سه همچون سه عضو مکمل، در خدمت یک‌دیگر عمل کنند. این ارتباط لازمه نظام فلسفی کامل است زیرا در چنین نظامی، نباید هیچ شکافی بین اجزای آن وجود داشته باشد و لذا اجزاء مذکور در وحدتی نظام‌مند (سیستماتیک)، روابطی ارگانیکی با هم خواهند داشت. بر همین اساس، سه قوه ذهن یعنی

فاهمه، عقل و حکم، باید در ارتباطی ارگانیکی با هم قرار گیرند تا چنین نظامی ساخته شود. این رابطه اندام‌وار لازمه دانش متافیزیک، و تمامی دانش‌ها و علوم است؛ همان چیزی که فیزیک و سایر علوم را به فلسفه نیازمند می‌کند (ماحوزی، ۱۳۹۸، فصل هشتم).

توضیح روابط بین قوای ذهن و چگونگی اتصال قلمروهای طبیعت و آزادی به کمک قوه حکم تأملی پیش از این به تفصیل آمد. عملکرد قوه حکم تأملی، بنیاد وحدت قوای ذهن و تشکیل دهنده پیکره نظام کامل فلسفی است. در این رابطه، فاهمه مواد متعددی را در اختیار قوه حکم تأملی قرار می‌دهد و این قوه، صورت‌های محض تأمل شده را در اختیار عقل قرار می‌دهد. عقل نیز با تثبیت سه فوق محسوس خدا و جهان و اراده آزاد به‌مثابه اصول موضوعه خود، راه را بر فعالیت‌های بیشتر قوه حکم تأملی هموار می‌کند. این عرصه تثبیت شده از سویی دیگر در اختیار فاهمه قرار می‌گیرد تا به‌مثابه بنیاد فلسفی و متافیزیکی احکام تجربی و استقرائی مورد استفاده قرار گیرد. بر این اساس می‌توان گفت قوه حکم تأملی در وساطت میان قوای فاهمه و عقل، طبیعت فی‌نفسه تأمل شده را هم به‌عنوان بنیادی برای شناخت و هم به‌عنوان بنیادی برای اخلاق در نظر گرفته و فرولایه‌های فوق محسوس طبیعت (نومن‌ها) را در کارکردی ایجابی به خدمت گرفته است (see Ginsborg, 2005, pp.13-14).

۵. دانشگاه و تلاش برای تبیین علم مطلق

به عقیده کانت، دانشگاه به‌مثابه نهادی ذومراتب که مسئولیت هر یک از بخش‌های دانش را به دانشکده‌ها و افراد مختلفی واگذار کرده است، می‌تواند در تحقق دانش مطلق و پیش‌برد دانش نقشی عمده ایفا کند. در اینجا با ساختاری متکثر و سلسله مراتبی سروکار داریم که اگر به درستی سامان یابد می‌تواند در ارتباط با نهادهای علمی و پژوهشی بیرون از خود، توسعه دانش‌ها و علوم را بر اساس طرحی از آینده محقق سازد و ایده وحدت مطلق علم را محقق سازد. این اهتمام را می‌توان از اولین عبارت فصل نخست کتاب نزاع دانشکده‌ها دریافت:

هر کس که برای اولین بار مفهوم دانشگاه را طرح کرده و پیشنهاد تأسیس مؤسسه‌ای عمومی از این نوع را داده، فکر خوبی برای حمایت از محتوای کامل دانش (و در واقع، متفکران علاقه‌مند به آن) توسط تولید انبوه از طریق تقسیم‌بندی کار ارائه داده است؛ در

این تقسیم‌بندی، برای هر یک از شاخه‌های علم یک معلم عمومی یا استاد در نظر گرفته شده است که متولی آن حوزه است و تمامی آن‌ها در مجموع نوعی از جامعه فرهیختگان را شکل می‌دهند که دانشگاه (یا مدرسه عالی) نامیده شده است (کانت، ۱۳۹۹، ص ۷۹).

کانت این تصویر مطلوب را در مقابل وضعیت موجود دانشگاه‌های زمانه قرار داده است که وابستگی‌هایی به دولت و کلیسا دارند. این دو منبع قدرت در تمام تاریخ پانصد ساله دانشگاه قبل از کانت، تلاش داشته‌اند با اهمیت دادن به دانشکده‌ها و استفاده ابزاری از آن‌ها، قدرت خود را در عرصه عمومی حفظ کنند. این تمایل دائمی برای دست‌اندازی به دانش‌های دانشگاهی توسط مراجع قدرت سبب سلب استقلال دانشگاه شده بود. روی دیگر سکه، تمایل دانشکده‌ها برای کسب قدرت و جایگاه اجتماعی مناسب از طریق اتصال با مراکز قدرت بیرونی بود. آن‌ها کارمندان و کشیشان موردنظر دولت و کلیسا را تربیت می‌کردند و به دلیل خدمت صادقانه‌ای که به این مراکز داشتند، از حمایتی دائمی برخوردار شده و عنوان «دانشکده‌های برتر» را دریافت می‌کردند؛ عنوانی که به‌طور سنتی به سه دانشکده الهیات و حقوق و پزشکی تعلق گرفته و آن‌ها را از دانشکده مادون فلسفه متمایز و برتر می‌ساخت. کانت میزان دخالت حکومت در کار دانشکده‌های برتر را چنین توصیف کرده است:

تمایل اولیه حکومت آن است که به محکم‌ترین و بادوام‌ترین شکل ممکن بر مردم تسلط داشته باشد. موضوعاتی که دانشکده‌های برتر تعلیم می‌دهند نیز دقیقاً همین‌گونه است. بر همین اساس است که حکومت این را حق خود می‌داند که از آموزه‌ها و تعلیم دانشکده‌های برتر حمایت کند، اما آموزه‌ها و تعلیم دانشکده مادون را به عقل دانشوران واگذار کند. با این حال، حتی موقعی که حکومت از تعلیم آن‌ها حمایت می‌کند، خود چیزی تعلیم نمی‌دهد؛ حکومت صرفاً می‌خواهد دانشکده‌های مربوطه، در تفسیر و توضیح یک موضوع عمومی تعلیم خاصی را قبول کنند و ایرادات و مخالفت‌های خود را کنار بگذارند. زیرا حکومت چیزی تعلیم نمی‌دهد اما به کسانی که دستوراتش را پذیرفته‌اند فرمان می‌دهد تا پیمان بسته و آنچه حکومت می‌خواهد را (خواه درست یا غلط) تعلیم دهند (همان، ص ۸۲).

در این شرایط، هر یک از این سه دانشکده برای توسعه قدرت خود، در رقابتی تنگاتنگ به حکومت نزدیک‌تر شده و به تبع آن، استقلال خود را هم در مواد درسی و هم در

آیین‌نامه‌های آموزشی و پژوهشی و هم در اصول بنیادین رشته‌های خود تفویض کرده و ناخواسته با دستان خود، تیشه به ریشه علوم و رشد طبیعی عقل می‌زنند؛ موضوعی که به نظر کانت نه تنها با طرح روشنگری مبنی بر همراهی با خواست طبیعت همخوانی ندارد بلکه با کارکرد خود دانشگاه به مثابه مکان کشف و بیان حقیقت نیز مغایرت دارد. به عقیده وی، آنچه این ارتباط منفی را استمرار می‌بخشد سطح تجربی خواست حکومت و دانش رایج در دانشکده‌ها است بدین نحو که این سه دانشکده دقیقاً صورت تجربی یا همان صورت مشروط شده قوانین مورد نظر حکومت را دستمایه آموزش‌ها و تعالیم خود قرار داده و لذا فرامین تجربی حکومت را صورت قانون بخشیده‌اند.

از آنجا که دانشگاه به مثابه متولی توسعه و آموزش علوم عالی، مقرر و محمل دانش‌های معطوف به عقل نظری و عملی و قوه حکم است، و از آنجا که، طبق آنچه پیش از این گفته شد، ارتباط میان علوم و قوای ذهن، لازمه تحقق فلسفه نقدی و متافیزیک مطلوب آتی و نظام کامل فلسفی و وحدت مطلق دانش است، کانت برای اصلاح دانشگاه، در یک نگاه کلی، موانع پیش‌روی دانشگاه را به سه دسته کلی تقسیم کرده است؛ میل حکومت به تسلط بر دانشگاه و دستیابی به مطالبات خود، تمایل کلیسا به استعلایی دانستن آموزه‌های خود و فرار از هرگونه نقد عقل، و در نهایت، فقدان هرگونه طرح منسجم و عقلانی برای آینده بشریت.

برای رفع این موانع، به عقیده کانت دانشگاه در قدم نخست باید استقلال خود را به دست آورد تا بتواند نه بر اساس سفارش‌های بیرونی بلکه بر اساس نظامی طبیعی دانش را به سوی آینده هدایت کند و فارغ‌التحصیلانی تربیت کند که علاوه بر مهارت تخصصی، از خوی شهروندی و تربیت اخلاقی - آن گونه که خواست طبیعت است - بهره‌مند باشند. در گام دوم دانشکده فلسفه باید نقشی تاریخی برعهده گیرد و کمک کند تا مبانی علوم متعددی که در دانشکده‌ها تدریس می‌شوند بر بنیادهای طبیعت مبتنی شوند و نه بر دستورهای تجربی خواست مراکز قدرت بیرون از دانشگاه. این مسئولیت از آن رو به دانشکده فلسفه سپرده می‌شود که این دانشکده نه با صورت تجربی آموزه‌های قانونی شده خواست حکومت، بلکه با اصول پیشینی آن‌ها سروکار دارد:

مطلقاً ضروری است که جامعه تعلیم دیده دانشگاهی نیز دانشکده‌ای داشته باشد که مستقل از فرامین حکومتی و تعالیم آن باشد؛ دانشکده‌ای که هیچ دستوری از

حکومت نمی‌پذیرد، در ارزیابی تمام امور آزاد است و صرفاً با علایق علمی، یعنی با حقیقت سروکار دارد: دانشکده‌ای که در آن عقل در اظهارنظر عمومی اعتبار دارد. زیرا بدون چنین دانشکده‌ای حقیقت به منصفه ظهور نمی‌رسد (و این به زیان خود حکومت است)؛ اما عقل به لحاظ طبیعتش آزاد است و هیچ فرمان [بیرونی‌ای] را مبنی بر حقیقت لحاظ کردن چیزی نمی‌پذیرد (همان، ص ۸۳).

این دانشکده خواهان تفکیک اصول پیشینی از صورت‌های مشروط شده تجربی مواد درسی در قالب قوانین عمومی است؛ قوانینی که سه دانشکده برتر در وضعیت موجود خود را وقف آن‌ها کرده‌اند. این وضعیت موجود، همان مطلوبی است که حکومت و کلیسا خواهان آن است.^۲ دانشکده فلسفه می‌تواند این رابطه مبتنی بر قدرت را به رابطه مبتنی بر دانش تغییر دهد؛ تغییری که برای نیل به دانش مطلق و حرکت به سوی آینده عقلانی و نیل به خیر اعلا ضروری است هرچند بی‌تکلف نیست:

بنابراین متکلم اهل کتاب (به عنوان عضوی از دانشکده برتر)، آموزه‌های خود را نه از عقل، بلکه از کتاب مقدس به دست آورده است؛^۳ استاد حقوق [هم]، آموزه‌های خود را نه از قانون طبیعی، بلکه از قانون سرزمین به دست می‌آورد؛^۴ و استاد پزشکی، روش درمان تمرین شده روی مردم را نه از فیزیولوژی بدن انسان بلکه از مقررات پزشکی به دست آورده است. به محض آنکه یکی از این دانشکده‌ها درصدد باشد آموزه‌هایش را با چیزهایی که به نظر می‌رسد از عقل به دست آمده‌اند ترکیب کند به اعتبار حکومتی که نظم را از طریق همان آموزه‌ها اعمال می‌کند، لطمه می‌زند و به قلمرو دانشکده فلسفه وارد می‌شود، دانشکده‌ای که بی‌رحمانه تمامی زینت‌های درخشانی که حکومت بدان‌ها اعطا کرده است را دور می‌اندازد و به صورت عریان و آزاد با آن‌ها برخورد می‌کند. بنابراین، دانشکده‌های برتر باید کاملاً مراقب باشند تا با دانشکده مادون وصلت ناجوری نداشته باشند و فاصله خود را با آن به نحو محترمانه‌ای حفظ کنند، به گونه‌ای که بزرگی‌شان در جریان بازی آزاد عقل آسیب نیند (همان، ص ۸۸).

۶. دانشکده فلسفه و برقراری نزاع مشروع میان دانشکده‌ها

برای تغییر شرایط، باید دو گام فوق را با هم برداشت. به عقیده کانت، استقلال دانشگاه به معنای قطع ارتباط دانشگاه و دولت نیست زیرا در نهایت، سه دانشکده برتر الهیات و حقوق و پزشکی، به تربیت شاغلان و تاجران علم اهتمام دارند و به دولت و کلیسا و

جامعه سود می‌رسانند. برای سودرسانی حقیقی، لازم است این سه دانشکده اصول علمی خود را بر قانون طبیعی بنا کنند. کانت این موضوع را به شرط دوم، یعنی پذیرش حکم عقل (دانشکده فلسفه) توسط دانشکده‌های دیگر - که همانا پذیرفتن قانون طبیعی است - گره زده است؛ موقعیتی که در صورت تثبیت و استقرار به برتری دانشکده فلسفه بر اساس حکم عقل و خواست طبیعت (یا همان مشیت خداوند)، که همانا مقتضی آزادی انسان‌ها و تعالی اخلاقی و دینی آن‌ها و زیست توأم با رفاه و عزت دنیوی در قالب جمهوری و شهروندی جهانی است، منجر می‌شود.

این کار مستلزم بازبینی مستمر و مکرر مبانی علوم رایج در دانشکده‌ها به کمک دانشکده فلسفه است؛ دانشکده‌ای که طرح معطوف به رشد عقل را در اختیار دارد و می‌تواند علمای دانشکده‌های سه‌گانه مزبور را به بحث و گفتگو درباره مبانی آموزه‌ها دعوت کند. این گفت‌وگو، همان نزاع مشروع و قانونی میان دانشکده‌ها است که اگر به درستی و ذیل دو شرط فوق انجام گیرد، به رشد تدریجی و گام به گام علوم و دانشکده‌ها و دانشگاه منجر می‌شود تا از قبل آن، حکومت نیز منتفع شود زیرا حکومت هم باید متناسب با رشد عقل و اخلاق، شاغلینی را در اختیار داشته باشد که در چارچوب فرهنگ مهارت^۵ زمینه‌های اقتدار سرزمینی و اداری و اخلاقی جامعه را محقق سازند. به بیان دیگر، حکومت با اعطای استقلال به دانشگاه و قبول برتری حکم عقل (دانشکده فلسفه) - که تا پیش از این دانشکده‌ای مادون لحاظ می‌شد - به صورت غیرمستقیم از مزایای رشد عقل و تحقق مؤلفه‌های فرهنگ مهارت بهره‌مند می‌شود. این همان ایده‌آلی است که کانت در طرح دانشگاه آتی پیش کشیده است. در واقع دانشگاه کانتی، دانشگاهی است که نیل به ایده «وحدت مطلق دانش» و متافیزیک مطلوب آتی از مجرای رشد حقیقت‌های نظری و عملی و زیبایی‌شناسی را دغدغه خود قرار داده است. دانشگاه، کشف و ظهور حقیقت‌های آشکار شده و برقراری ارتباط میان آن‌ها ذیل ایده دانش مطلق را به کمک دانشکده فلسفه حاصل می‌آورد. به عقیده وی، در صورت فقدان دانشکده فلسفه، دانشکده‌های برتر هیچ‌گونه اهمیتی به رشد عقل و تحقق آینده مطلوب متناسب با خواست طبیعت نخواهند داشت و صرفاً به تثبیت وضعیت موجود بسنده کرده و سیاست در جا ماندن یا همان بلاهت (abderitism) را اتخاذ می‌کنند. لذا

دپارتمانی از این نوع، باید در دانشگاه مستقر گردد؛ به عبارت دیگر، دانشگاه باید دانشکده فلسفه داشته باشد. عملکرد دانشکده فلسفه در ارتباط با سه دانشکده برتر، کنترل آن‌ها، و بدین طریق، مفید بودن برای آن‌ها است، زیرا حقیقت (شرط اساسی و نخست آموزش) اصلی‌ترین چیز است، در حالی که فایده‌مندی دانشکده‌های برتر برای حکومت، اهمیتی ثانویه دارد (همان، صص ۶-۹۵).

با آشکار شدن حقیقت‌های بیشتر و در نتیجه رشد علوم، دانشکده فلسفه ذیل ایده نظام کامل فلسفی و خواست طبیعت، بر آن یافته‌ها تأمل ورزیده و زمینه‌های بیشتری برای ارتباط بین علوم نظری و عملی و زیباشناختی و ارتباط میان قوای ذهن فراهم می‌کند. این همان مأموریتی است که کانت دانشگاه را متوجه آن می‌کند. این موضوع در نوشته‌ای از شلینگ با عنوان ایده مطلق علم به خوبی تبیین شده است. شلینگ در این نوشتار ضمن برقراری ارتباط میان دانش آغازین و دانش مطلق نهایی، وظیفه دانشکده فلسفه و فیلسوفان را تأمل بر یافته‌های علمی جدید و قرار دادن آن‌ها در جایگاه ویژه‌شان در منظومه دانش مطلق و تعیین نسبت آن‌ها با دانش آغازین و دانش مطلق نهایی دانسته است (ببینید شلینگ، ۱۳۹۵). اجازه دهید در چارچوب اندیشه‌های کانت، نمونه‌ای از فعالیت دانشکده‌ها براساس حکم عقل و مطابق با خواست طبیعت را در عملکرد دانشکده پزشکی و تعاملاتی که می‌تواند با دانشکده فلسفه داشته باشد نشان دهیم.

۷. دانشکده پزشکی و فعالیت بر مدار طبیعت

گفته شد که کانت طبیعت غایتمند را معطوف به آینده‌ای می‌دانست که در آن آدمی می‌تواند خرد خودبنیاد خویش را بکار گرفته و از همراهی این طبیعت غایتمند برای ساختن نظام‌های حقوقی و دینی و آموزشی و فرهنگی و سیاسی استفاده کند. کانت وجه مادی و ساختاری این کوشش بشری را فرهنگ مهارت (Culture of skill) و وجه نظری و ایده‌آل آن را در سطح اخلاق عقلانی، فرهنگ انضباط نامیده است. به عقیده وی، این کوشش در واقع با طرح پنهان طبیعت و مشیت الهی همخوانی دارد. طبیعت در اینجا همان طبیعت غایتمندی است که ارتباط بین موجودات هستی را بگونه‌ای مقرر داشته است که آدمی بتواند آگاهانه از همراهی و پشتیبانی آن‌ها در راستای نیل به فرهنگ مهارت و فرهنگ انضباط سود جوید. وی در صلح پایدار، مشیت الهی خواندن این غایتمندی را روی دیگر

سکه لحاظ طبیعت غایتمند به عنوان مخلوق طراحی حکیم و متعالی در نظر گرفته است «که نوع بشر را به سوی غایتی عینی و نهایی رهنمون می‌شود و سیر تاریخ جهان را مقدر می‌کند» (کانت، ۱۳۸۰، ضمیمه آخر). به این معنا، دو موجود ذی‌غایت و خردمند، یکی طبیعت و دیگری انسان، تلاش دارند رو به سوی آینده، غایاتی را محقق کنند؛ غایاتی که البته توسط انسان محقق می‌شود.

به عقیده کانت، طبیعت علاوه بر انتظام بیرونی، استعدادهایی درونی را نیز به آدمی بخشیده است تا به مدد آن‌ها خود را تعیین بخشد و خواسته‌های طبیعت را محقق سازد زیرا طبیعت تنها از طریق آدمی است که می‌تواند مقاصدش را محقق سازد (Kant, 1996, c42). آدمی می‌تواند به کمک خرد خویش بر اصلی‌ترین مانع درونی خود، یعنی شر بنیادی و «جامعه‌پذیری غیراجتماعی» (unsocial sociability) خویش - که ناظر به تضاد درون آدمی برای زیستن در اجتماع و تخطی از قواعد اجتماعی است - غلبه کند و با شکوفا ساختن استعدادهای خود، به سمت ایده خیر اعلا (فرهنگ انضباط) و شرط صوری آن، یعنی فرهنگ مهارت حرکت کند (همان، ۴۴-۴۵ و Kassirer, 1981, pp.224-225)؛ حرکتی که در دوره جدید آغاز شده اما تا رسیدن به پایان آن، مسیری بس طولانی پیش روی ما است. این جامعه مطلوب نهایی، جامعه آزادی است که در آن آزادی هر فرد با آزادی افراد دیگر جمع می‌شود. کانت در این زمینه، چارچوب نظام سیاسی مطلوب مورد نظر خود را تبیین کرده است. این موضوع تا آن حد برای کانت حائز اهمیت است که وی نیل به چنین جامعه‌ای را «مسئله بزرگ نوع انسان» و در واقع «دشووارترین و آخرین مسئله‌ای» دانسته است که به دست نوع انسان حل می‌شود.

به وضوح مشخص است که خواست طبیعت - به زعم کانت - روشنگری نوع بشر است و نه قوم و ملتی خاص در زمانه‌ای معین. از همین رو است که سعادت و رستگاری نهایی مستلزم کوشش‌های دسته جمعی و طی زمانی بس طولانی است. در این جا نقش دانشگاه، اساسی و بسیار مهم است. در طرح دانشگاه مطلوب کانت، گفته شد که دانشکده فلسفه چگونه در نزاعی قانونی تلاش می‌کند آموزه‌ها و اصول سه دانشکده برتر الهیات، حقوق و پزشکی را نه بر اساس دستورات و مطامع نهادهای قدرت بیرون از دانشگاه، بلکه بر اساس طبیعت چیزها بنا کند و بدین ترتیب آن‌ها را بر اساس طرح پیشرفت عقل و غایات طبیعت، به بازبینی اصول خود ترغیب کند. در این تغییر برنامه،

وضعیت دانشکده پزشکی اندکی متفاوت‌تر از دو دانشکده دیگر است زیرا این دانشکده از آن‌رو که با فیزیولوژی انسان سروکار دارد، برای درمان اصول خود را از طبیعت می‌گیرد. این ویژگی ممتاز، یعنی ابتدای اصول پزشکی بر طبیعت، پزشکی عملی را را به "هنر پزشکی" ارتقاء داده است (کانت، ۱۳۹۹، فصل سوم). برای کانت، این هنر که خصلتی تأملی - عملی دارد و بر رابطه میان ذهن و فیزیولوژی بیمار و آدمی مبتنی است، می‌تواند علیرغم میل حکومت به استفاده از دانش نظری پزشکی برای کنترل و تسلط بر اتباع، خود را از دست حکومت آزاد کند (see Wiesing, 2008, p.221). حال که چنین است و دانشکده پزشکی از آزادی‌ای نسبی، شبیه آزادی دانشکده فلسفه برخوردار است، پس این دانشکده می‌تواند با سختی کمتری اصول خود را بر طبیعت بنا نهاده و با دانشکده فلسفه همکاری کند:

اگرچه پزشکی یک هنر است اما هنری است که مستقیماً از طبیعت ناشی می‌شود و بنابراین باید از علم طبیعت به دست آید. بنابراین، پزشک، به‌عنوان فردی آموزش دیده، باید از دانشکده‌ای فارغ‌التحصیل شده باشد و مهارت لازم را از آنجا دریافت کرده باشد و بنا به حکم همان دانشکده، [مجوز] چنین شغلی را دریافت کرده باشد. ... در هر حال، برخلاف دیگر دانشکده‌های برتر، دانشکده پزشکی باید قوانین آیین‌نامه‌های خود را نه از دستورات مراجع برتر، بلکه از طبیعت خود چیزها به دست آورد، به‌گونه‌ای که اگر آن را در وسیع‌ترین معنای ممکن در نظر بگیریم، آموزه‌های این دانشکده باید اساساً به دانشکده فلسفه نیز تعلق داشته باشد. به دلیل همین مشخصه خاص، آیین‌نامه‌های پزشکی این دانشکده چندان با آنچه دکترها باید انجام دهند و آنچه نباید انجام دهند، سروکار ندارد. ... بنابراین، دانشکده پزشکی از دو دانشکده دیگر آزادتر است و به شکل خیلی نزدیکی به دانشکده فلسفه متصل است. در حقیقت، آموزش‌های این دانشکده برای تربیت دکترها، کلاً آزاد است، زیرا متون آن نه از مجرای حمایت بالاترین مراجع، بلکه صرفاً از مجرای طبیعت به دست می‌آید (کانت، ۱۳۹۹، ص ۹۳).

اتصال آموزه‌های این دانشکده به طبیعت و نزدیکی آن به دانشکده فلسفه، این فرصت را برای دانشکده فلسفه فراهم می‌آورد تا طرح طبیعت که معطوف به رشد عقل و تحقق جامعه مدنی و اخلاقی در زمان آینده است را با سهولت بیشتری بر دانشکده پزشکی عرضه کند. این کاری است که فقط فلسفه می‌تواند برای دانشکده پزشکی انجام دهد و خود پزشک به تنهایی هرگز از عهده آن بر نمی‌آید (Wiesing, 2008, p.222). بدین نحو که

این ارتباط به دانشکده پزشکی کمک می‌کند تا از «پزشکی تجربی و مکانیکی» - که بر کمک و یاری بیرونی داروها و جراحی‌ها مبتنی است - آزاد شده و به پزشکی «عقلانی» روی بیاورد و با به جنبش درآوردن ذهن و کنترل بیماری و یا دوری کردن از آن و در نتیجه، کم کردن نقش پزشک، از آموزه طبیعت لذت‌خواه انسان توسط عقل سود جوید.^۶

وظیفه و تکلیف آدمی در مراقبت از خود، رکن عملی فلسفه اخلاق و نوش دارویی (panacea) است که به بهزیستی جسمی و عاطفی آدمی منجر می‌شود. بر این اساس، کانت ذیل مفهوم «تکلیف»، خرد و تجربه را در امر پزشکی به هم نزدیک کرده است تا پزشکان آنچه فی‌نفسه تکلیف است را تجویز کنند (کانت، ۱۳۹۹، ص ۱۹۶). به این معنا، این نوش دارو نه داروی درمان بیماری‌ها برای به عقب انداختن مرگ، بلکه نوش داروی پیشگیری از بیماری‌ها از مجرای قدرت ذهن در کنترل بیماری‌ها است؛ هنری سلبی که بر ممانعت از بیماری متمرکز است:

... این نوش دارو صرفاً دستورالعمل (رژیمی) است که باید پذیرفته شود. به عبارت دیگر، این نوش دارو صرفاً به نحو سلبی عمل می‌کند یعنی به عنوان هنر پیشگیری از بیماری. اما هنری از این نوع، به عنوان شرط ضروری آن، از پیش فرض را بر این دارد که تنها فلسفه یا روح فلسفه است که می‌تواند چنین قابلیت را به دست دهد (همان).

این دستورالعمل برای کانت، بر میل طبیعی انسان‌ها برای داشتن عمر طولانی مبتنی است. کانت پیش از این در فصل اول همین کتاب، این میل را تقریر کرده است آن‌جا که هر چند دانشکده پزشکی در دسته دانشکده‌های برتر، پس از دانشکده‌های الهیات و حقوق قرار می‌گیرد، اما در واقع، حتی کشیشی که بیشترین احترام و ادعا را از جامعه مطالبه می‌کند و آدمیان را به زیستن در جهانی دیگر وعده می‌دهد، برای طول عمر در همین دنیای فانی، به پزشک متوسل می‌شود تا مبادا در نتیجه بیماری بمیرد (کانت، ۱۳۹۹). به این معنا همه انسان‌ها، از جمله آن‌ها که موعظه ترک دنیا می‌کنند، میل‌اند از سلامتی کامل برخوردار بوده و از این سلامتی در طول زندگی لذت ببرند. اما این دو میل با دو تکلیف آدمی همراه است؛ نخست آنکه روی زمین زندگی طولانی داشته باشیم و دیگر آنکه با بهروزی زندگی کنیم. برای کانت، زندگی طولانی - که لازمه اتصال نسل‌ها و در نتیجه انتقال تجربیات و دانش برای نیل به خواسته‌های عقل و طبیعت است - گواه بر سلامتی است و هنر هرگونه دستورالعملی باید در وهله نخست، ناظر به طولانی‌تر کردن

زندگی باشد و نه لذت از زندگی که از فربه کردن امیال و تن آسایی به دست می‌آید (همان، صص ۲۰۱-۲۰۰).

کانت در ادامه با ارائه پیشنهادهاى متعدد، چگونگی عملکرد ذهن در کنترل بیماری‌ها و پیشگیری از آن‌ها ذیل سبک زندگی رواقی را به‌عنوان الگویی از دستورالعمل عقلانی نشان داده و چگونگی ارتباط فلسفه و پزشکی را به‌عنوان دو دانشی که به خود طبیعت توجه دارند، تبیین کرده است. وی تأکید دارد که فلسفیدن در اینجا مستلزم فیلسوف‌بودن نیست، بلکه «ابزاری برای دفع احساسات ناخوشایند فراوان است» زیرا می‌تواند با تحریک ذهن در برانگیختن علاقه به آنچه بدان مشغول است، این کار را انجام دهد. علاوه‌بر آن، «فلسفه که علاقه آن تماماً معطوف به غایت نهایی عقل (یک وحدت مطلق) است، احساس قدرتی را با آن همراه می‌سازد که می‌تواند به خوبی سطوحی از ضعف فیزیکی سن پیری را از طریق برآورد عقلی ارزش زندگی، جبران کند» (همان، ص ۲۰۳). به این‌ها می‌توان طرح چشم‌اندازهای جدید برای افزایش شناخت آدمی را نیز اضافه کرد که اگر مستقیماً به فلسفه ربط نداشته باشند، همان کارکرد یا کارکردی شبیه به آن را دارند. نمونه‌ای از عملکرد ذهن در کنترل بیماری‌ها را می‌توان در مورد خودبیمارانگاری (مالیخولیا) (Hypochondria) مشاهده کرد.^۷

با نظر به این موارد می‌توان گفت کانت نزاع دانشکده‌های فلسفه و پزشکی را بیش از آن‌که بر سوق دادن دانشکده پزشکی به سمت طبیعت تن مبتنی کرده باشد بر هم‌سویی غایت پزشکی با غایت عقل عملی، یعنی تکامل اخلاقی، از یک سو و از سوی دیگر، نقش عقل در تضمین طولانی‌تر کردن زندگی به‌عنوان یکی از دو تکلیف آدمی در قبال زندگی این جهانی، معطوف داشته است. برای وی، طولانی‌تر کردن زندگی لازمه پیشرفت نوع بشر به سمت غایات طبیعت و آدمی است. زندگی طولانی علاوه بر فرصت بیشتر برای تحقق غایات اخلاقی، سبب اتصال‌های نسلی و انتقال میراث‌های فرهنگی و تمدنی است. زندگی طولانی امکان رشد عقل و شکوفایی استعدادها را فراهم می‌کند و به افراد فرصت کسب تجربه‌ها و تأملات بیشتر و انتقال آن‌ها به نسل‌های بعد ارزانی می‌دارد. لذا هر انسانی مکلف است با استفاده از الگوی رواقی و یا دیگر الگوهایی که بر هنر طولانی‌تر کردن زندگی از طریق قدرت ذهن و عملکرد فلسفه مبتنی است، طولانی‌تر زندگی کند.

برای کانت، پزشکی در نهایت باید به تداوم نوع بشری جهت نیل به آرمان‌های روشنگری و تحقق خواست طبیعت کمک کند. این ملاحظه به مقوله پیشرفت نوع آدمی مرتبط است. کانت در فصل دوم نزاع دانشکده‌ها با طرح این پرسش که «آیا نژاد بشر در حال رشدی دائمی است؟» از علاقه خود به زمان آینده گفته است؛ زمانی که در آن نوع آدمی به لحاظ اخلاقی و نه به لحاظ جسمانی رشد می‌کند و ملل مختلف و متعدد با هم متحد می‌شوند:

در حقیقت ما به پاره‌ای از تاریخ بشر علاقه‌مندیم و آنچه را در نظر داریم، نه از زمان گذشته بلکه از زمان آینده و بنابراین از یک تاریخ پیشگویانه به دست می‌آوریم. ... [این تاریخ معطوف به] کلیت انسان‌هایی است که به لحاظ اجتماعی روی زمین گرد هم آمده و در قالب ملل [متعدد] تقسیم شده‌اند (همان، صص ۷۲-۱۷۱).

کانت در بندهای بعد همان فصل، با وضوح بیشتری این پیشرفت را معطوف به تکامل اخلاقی انسان دانسته و تحقق قانون اساسی مدنی و حکومت ملی مخالف جنگ که در هیأت جمهوری نمایان می‌شود به مثابه غایت حرکت رو به پیشرفت انسان‌ها و جوامع در این جهان دانسته است:

این علت اخلاقی قرار دادن خود [در مسیر رویدادها] دو قسم است: نخست، علت حق است، اینکه یک ملت نباید از مجهز کردن خود به قانون اساسی مدنی‌ای که برای مردم سودمند است منع شود؛ و دوم علت غایت است (که در عین حال تکلیف نیز هست)، اینکه نظام‌نامه ملی‌ای که به خودی خود و به لحاظ اخلاقی، فی‌نفسه خوب است، به گونه‌ای تنظیم شود که به اقتضای ذاتش، مانع و مخالف جنگ تهاجمی باشد. این نظام نامه چیزی جز برپایی جمهوری نیست، جمهوری لاقفل در ذات. به این ترتیب، این نظام‌نامه شرطی را پیش می‌کشد که به موجب آن (منشأ تمامی شرور و فسادهای اخلاقی) کنار زده می‌شود و لاقفل به نحو سلبی، پیشرفت به سوی بهتر شدن برای بشریت، علی‌رغم تمامی ضعف‌هایش تضمین می‌شود، به همین دلیل در جریان توسعه آن اختلالی به وجود نخواهد آمد (همان، صص ۸۱-۱۸۰).

کانت در این تأملات، راهی را باز کرده است که پس از وی به شاخه مستقلى در علم پزشکی با محوریت بیماری‌های ذهنی منجر شد. این مسیر تازه، پزشکان را از جزم‌گرایی پیشین مبنی بر مطالعه صرف بدن آزاد کرد و بیماری‌های روانی را نیز در عداد مطالعات

جدی آن‌ها قرار داد. این بحث پس از کانت توسط شلینگ و شاگردان وی دنبال شد (see Wiesing, 2008, p.223). این موضوع، بی‌آنکه کانت متوجه آن باشد، نخست توسط دوست او به نام ارهارد- که در نزاع دانشکده‌ها چندین بار از وی یاد شده است- به‌عنوان سبک کانتی در پزشکی معرفی شد. ارهارد در این آموزه، با زیر سؤال بردن قطعیت مرسوم در علم پزشکی، بی‌اطلاعی پزشک و عدم توضیح کافی برای عدم درمان برخی از بیماری‌ها پس از استعمال دارو را مبنایی برای عبور از پزشکی تجربی قرار داد. به عقیده وی، پزشکی بدون فلسفه، صرفاً به کار ثروت‌اندوزی و کسب شهرت می‌خورد زیرا این دانش تهی، دردی از مردم دوا نمی‌کند و حتی نمی‌تواند تقریری درست از اتفاقی که افتاده و در حال افتادن است و یا سهم خود پزشک در درمان بیماری، ارائه دهد. برای ارهارد درمان، یک فعالیت ذهنی و عقلی است که خود بیمار سهمی برجسته در آن دارد (Ibid, p.224). اما اگرچه پزشکی بدون فلسفه همچون فاهمه بدون شهودها عقیم است اما به عقیده کانتی‌ها، خودمختص انگاری بدون تخصص تجربی پزشکی هم، همچون شهود بدون فاهمه کور و نابینا است (Ibid, p.225). این دوگانه وابسته، پس از کانت به‌صورت دوگانه هنر (عمل) و علم (دانش) نزد اشمید و نوکانتی‌های پس از وی تعمیم داده شد. به گفته اشمید، «هنر بدون علم، همچون ادراک بدون مفاهیم، کور است، و به‌نحو متقابل، علم بدون هنر، هم‌چون مفهوم محض بدون ادراک، تهی است» (Schmid, 1798-1801, Bd. 1, p. 238).

اما اگر چنین دوگانه‌ای تا این اندازه تند و نمایان است، طب عملی به‌عنوان هنر، چگونه می‌تواند به علم نیاز داشته باشد؟ پاسخ کانتی‌ها به این پرسش آن بود که علی‌رغم عدم تقلیل این دو حوزه به یکدیگر، پزشک ذی‌علم می‌تواند با تمرین عملی، از این شکاف عبور کند. در این خصوص شلینگ- که خود پزشکی در جمع فیلسوفان بود- تلاش‌های بسیاری برای غلبه بر این شکاف از طریق اصل غایتمندی مورد نظر کانت مبذول داشت. او خواهان ترفیع فیزیولوژی در علوم طبیعی و ارتقاء پزشکی به تاج دانش‌های تجربی بود. به عقیده وی، فیزیولوژی مبتنی بر علوم طبیعی در معنایی که او در چارچوب دانش مطلق متصور شده، می‌تواند نقائص دانش پزشکی را برطرف کند. برای او پزشکی نه یک علم تجربی، بلکه یک علم نظری و از دسته علوم شناختی است. گویی شلینگ به مقاصد عملی‌ای توجه داشت که استادان و دانشجویان رشته پزشکی می‌بایست آن را در تحصیلات آکادمیک خود دنبال کنند؛ درست برخلاف کانت که به آزادی و استقلال عقل و تحقیق

تأکید داشت و این آزادی را همانا عمل به اقتضای طبیعت می دانست (see Wiesing, 2008, pp.227-229).

۸. نتیجه گیری

دانشکده پزشکی به دلیل برخورداری از فعالیت عملی آن گونه که در فیزیولوژی جریان دارد و در نتیجه آزادی نسبی از حکومت و التفاتی که به طبیعت دارد، نزدیکترین دانشکده به دانشکده ای است که می بایست طرح کلی طبیعت را بر دانشگاه، و از آن طریق بر جامعه عرضه کند تا دوره جدیدی از فرهنگ و تمدن آغاز شود. برکنار از مجموعه مباحثی که در فصل تحلیل استعلایی نقد عقل محض در خصوص فلسفه علوم تجربی نگاشته شده است، در این نوشتار، سطح کلان تری از فلسفه علوم در هیأت وحدت مطلق علوم طرح شده است تا به مثابه بنیاد تمامی دانش ها خصوصاً علوم دانشگاهی قرار گیرد. برای کانت، دانشگاه مکان جستجو و بیان حقیقت و گفتگو در باب آن است. اما علاوه بر کوشش های موردی و جزئی برای یافتن حقیقت، این یافته ها باید در هیئت یک نظام کلی تر دانش که معطوف به آینده است، نظم و نسق یابد. این کاری است که از عهده یک دانشکده خاص بر نمی آید و باید در تمامیت دانشگاه با زعامت دانشکده فلسفه دنبال شود. دانشکده فلسفه برای این کار، با چشم داشتی به غایات طبیعت، طرح همسویی دانشگاه و طبیعت را تبیین و بر دانشکده ها عرضه می کند و آن ها را با هدف رسیدن به این هدف، وارد نزاع هایی معقول و قانونی درون حصارهای دانشگاه می کند؛ نزاع هایی که در نهایت به ارتقاء عقلانیت در دولت و جامعه و نهاد دین منجر می شود و می تواند طرح طبیعت برای ساختن جامعه اخلاقی و جمهوری را محقق سازد. به این معنا، دانشگاه مستقل و خودبنیاد، بیش از هر سازمان بشر ساخته ای، می تواند غایات طبیعت را ذیل ایده وحدت مطلق دانش و تعیین سهم دانشکده ها و علوم مختلف در این پیکره، محقق سازد. در این میان دانشکده پزشکی می تواند راحت تر از دیگر دانشکده ها این مطلوب را برآورده سازد.

پی نوشت ها

۱. در ادامه این موضوع توضیح داده شده است.

۲. کانت خدمت سه دانشکده برتر به حکومت را چنین توضیح داده است:

هر سه این دانشکده‌های برتر آموزه‌هایی را عرضه می‌دارند که حکومت به آثار و مکتوبات آن‌ها اعتماد دارد، زیرا این قبیل آموزه‌ها و آثار، برای مردمی که از طریق دانش و یادگیری مطیع می‌شوند حقایقی ضروری‌اند. در غیر این صورت، هیچ‌گونه هنجار ثابت و کلی قابل دسترسی برای هدایت آن‌ها وجود نخواهد داشت. بدیهی است که چنین متن (یا کتابی) باید حاوی فرمان باشد، یعنی آموزه‌هایی که یک تصمیم اختیاری را به [حکمی] معتبر ارتقا می‌دهد (حکمی که مستقیماً از عقل برنامده است)؛ زیرا در غیر این صورت، چنین فرمانی نمی‌توانست به سادگی متقاضی حکمی مشمول اطاعت باشد که حکومت بدان امر کرده است. ... این دستورالعمل هیچ توجهی به مبنای عقلی آن‌ها ندارد، و خود را بر درخواست یک قانون‌گذار بیرونی استوار ساخته است (کانت، ۱۳۹۹، ص ۸۷).

۳. به‌عنوان مثال، «متکلم اهل کتاب وجود خدا را بر اساس گفته‌های مقدسی که درباره چپستی خداوند نیز سخن گفته است، اثبات می‌کند (و حتی تا آن حد پیش می‌رود که [مدعی می‌شود] عقل نمی‌تواند خود را به حد متن برساند» (همان، ص ۸۹).

۴. «حقوق‌دان، به‌عنوان شخصیتی معتبر بر اساس متن، با عقل خود به قوانینی که مال من و مال تو را حراست می‌کنند، نمی‌نگرد بلکه به دستورالعمل قوانینی توجه دارد که به نحوی عمومی توسط بالاترین مرجع اعلام و حمایت شده است» (همان، ص ۹۰).

۵. این مفهوم در ادامه توضیح داده شده است.

۶. کانت پزشکی تجربی (مکانیکی) و عقلانی (فلسفی) را چنین توصیف کرده است: علم پزشکی زمانی فلسفی است که نیروی محض عقل آدمی، مهار و مدیریت احساسات عاطفی را از طریق اصل خود-الزامی که تعیین کننده روش زندگی است، در دست بگیرد. اما اگر علم پزشکی به دنبال کمک گرفتن از روش‌های فیزیکی خارجی (داروها یا جراحی‌ها) برای تحریک یا ممانعت از فعالیت این احساس‌ها باشد، این علم صرفاً تجربی و مکانیکی است (کانت، ۱۳۹۹، ص ۲۰۱).

۷. کانت تجربه خود از این بیماری را چنین شرح داده است:

خود من به‌خاطر قفسه سینه تخت و باریکم که فضای کمی را به فعالیت قلب و ریه‌ها اختصاص داده است، استعدادی طبیعی برای خودبیمارانگاری دارم؛ سال‌های خیلی قبل، این وضع تقریباً من را از زندگی خسته کرده بود. اما با تأمل در باب آن دریافتم که اگر علت فشار قلب صرفاً مکانیکی باشد، پس هیچ کاری در مورد آن نمی‌توان کرد و باید به آن بی‌توجه بود. نتیجتاً اینکه همان موقع که در قفسه سینه‌ام احساس فشار می‌کردم، در ذهن خود حالتی آرام و

شاد داشتم که این آرامش و شادی به نحو هدفمندانه و به شکل طبیعی، و نه هوا و هوس‌های متناوب (آنگونه که نزد خودبیمارانگاران معمول است)، حفظ می‌شد و دیگران هم متوجه آن می‌شدند. از آنجا که شادی زندگی (*joie de vivre*) ما بیشتر بر آنچه آزادانه در زندگی انجام می‌دهیم مبتنی است تا لذت بردن از آن به مثابه موهبتی خاص، فعالیت ذهنی برترین نوع احساس زندگی را به وجود می‌آورد، که می‌تواند در مقابل محدودیت‌هایی که صرفاً بر بدن اثر می‌گذارند، عمل کند. این فشار هنوز هم روی من هست زیرا علت آن در ساختار فیزیکی بدنم قرار دارد. اما من با بی‌توجهی به این احساس، نفوذش را بر افکار و اعمالم در اختیار گرفته‌ام، چنان‌که گویی هیچ کاری با من ندارد (همان، صص ۲۰۷-۲۰۶).

کتاب‌نامه

- شلینگ، ۱۳۹۵، ایده مطلق علم، ترجمه عباس جنگ، امیر راقب و ابوالصالح تقی‌زاده طبری، فصلنامه بابل، شماره ۲، پاییز.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۹۹، نزاع دانشکده‌ها، ترجمه رضا ماحوزی، انتشارات مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۸۰، صلح پایدار، ترجمه محمد صبوری، نشر به‌باوران.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۸۰، نقد عقل عملی، ترجمه انشاء الله رحمتی، انتشارات نورالتقلین.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۸۱، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، چاپ دوم.
- ماحوزی، رضا، ۱۳۸۷، زیبایی و استقراء در فلسفه نقادی کانت، دو فصلنامه علمی - پژوهشی نامه حکمت، شماره ۱۱، ۶۸-۵۳.
- ماحوزی، رضا، ۱۳۹۸، فلسفه علم کانت، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- Allison, H.E., 2001, Kant's Theory of Taste, Cambridge University Press, First Published.
- Buchdahl, G., 1996, The Relation Between Understanding and Reason in the Architectonic of Kant's Philosophy, Immanuel Kant, critical Assessment. Vol. 4.
- Cassirer, Ernest, 1981, Kant's Life and Thought, translated by James Haden, Yale University.
- Ginsborg, H., 2005, Kant's Aesthetics and Teleology, Stanford Encyclopedia of Philosophy.
- Kant, I., 1965, Critique of Pure Reason, Trans by Norman Kemp Smith, pressdin Macmillan.
- Kant, I., 1996, Political Writing, Cambridge, Cambridge University press.
- Elliott, 1996, The Unity of Kant's Critique of Aesthetic Judgment, Immanuel Kant critical Assessment. Vol. 4.
- Kraft, M., 1996, Kant's Theory of teleology, Immanuel Kant critical Assessment. Vol 4.

- Schaper, E., 1996, Taste, sublimity, and genius: The aesthetics of nature and art, in The Cambridge companion to Kant, Cambridge university press.
- Schmid, Carl Christian Erhard: 1798–1801, Physiologie, philosophisch bearbeitet, Jena, Bd. 1 1798, Bd. 2 1799, Bd. 3 1801
- Wiesing, Urban, 2008, Immanuel Kant, his philosophy and medicine, Med Health Care and Philos, 11:221–236

